

گورنایاب

دوست می‌دام بیباک بر تو مهتاب را
 ناله‌های مرغ بیدل گریه‌های آب را
 خسته دستها نشستم در کنار ساحلی
 در دل امواج بستم تایتس سیاه را
 اختری تابان شود بر دیده‌هایم گورم
 نور امید می‌بخشد این دل بی تاب را
 روزگار زنده ام یک خواب در من بستی نیست
 دیده بستم تا بستم یار دیگر خواب را
 آرزوی فرزان از زندگی بجز عمیق
 ساحل آرام خوابی ترک کن گویا را
 یک دل در دانه‌هایم "راله" پر مهر و وفا
 بسرم زلت که من این گورنایاب را ؟

x x x

اصفهان ۱۹۴۵

از سوادکوهی نوجوانی ام که در مجموعی ای بنام "گل‌های خودرو" در آستان سال ۱۹۴۵ (م. جاب سید)
 تا سفاکتی فرای نفس قطعه چیزی به یاد ندارم